

## **Personification of Abstract Concepts in Quran Language: A Cognitive Approach**

**Shirin Pourebrahim**

Associate Professor, Department of Literature and Foreign Languages, Payam-E Noor  
University, Iran

**Pourebrahimsh@pnu.ac.ir**

### **Abstract**

The distinction between traditional theories and cognitive semantics theory in the study of personification of objects and phenomena is that in the former this process is a linguistic one though in the latter, it is a conceptual process and a kind of ontological metaphor. Furthermore, in Cognitive semantics, the cognitive mechanism of personification and the relevant conceptual mappings are accounted for both extensively and in great detail. Considering the second approach to personification-that is, cognitive metaphor theory, this paper tries to have a linguistic analysis of abstract/non-human concepts' personification in the Holy Qura'n. The main research question is which non-human concepts of Quran are expressed with meaning components of HUMAN. Moreover, how a unique model can be found to explain the conceptual relations of Human/non-human in the language of Quran. The research data include all Qur'anic expressions of the Holy Quran in which, according to the principles of Lakoff-Johnson's cognitive theory(1980), some non-human phenomena are conceptualized as human. The research findings show that to express some of its abstract religious concepts, Qura'n language has used concrete concept of HUMAN or PERSON. Moreover, in all NON-HUMAN AS HUMAN conceptualizations, the data confirm the principles of Cognitive Metaphor Theory.

**Keywords:** Cognitive semantics, conceptual metaphor, personification, Qura'n language.

## انسان‌انگاری مفاهیم مجرد در زبان قرآن از دیدگاه شناختی

شیرین پوراابراهیم

دانشیار گروه ادبیات و زبان خارجه دانشگاه پیام نور ایران

pourebrahimsh@pnu.ac.ir

### چکیده

تفاوت نظریه‌های سنتی و نظریه معنی‌شناسی شناختی در مطالعه انسان‌انگاری اشیاء و پدیده‌ها این است که در نظریه‌های سنتی این فرایند، فرایندی زبانی و در نظریه‌های شناختی، فرایندی مفهومی و زیرمجموعه استعاره‌های وجودی است. همچنین در این نظریه سازوکار شناختی آن به تفصیل و با ذکر جزئیات انطباق مفهومی، بررسی می‌شود. در مقاله حاضر با برگرفتن رویکرد دوم انسان‌انگاری، مفاهیم مجرد در زبان قرآن بررسی شناختی می‌شود. در واقع پرسش اصلی تحقیق این است که در زبان قرآن کدام مفاهیم غیرانسانی با کمک مؤلفه‌های معنایی مربوط به انسان بیان شده است. همچنین چگونه می‌توان به الگویی واحد در ترسیم رابطه‌های مفهومی موجود میان انسان و غیرانسان در زبان قرآن پرداخت. داده‌های تحقیق شامل همه عبارات قرآنی است که طبق اصول نظریه لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) شامل مؤلفه‌های مفهومی مرتبط با انسان برای مفهوم‌سازی غیرانسان است. پس از بررسی داده‌ها مشخص می‌شود که در زبان قرآن برای بیان مفاهیم انتزاعی، از مفهوم عینی «انسان و شخص» استفاده می‌شود. همچنین در همه مفهوم‌سازی‌های غیرانسان به انسان اصول رایج نظریه استعاره مفهومی تأیید می‌شود.

### واژه‌های کلیدی

معنی‌شناسی شناختی، استعاره مفهومی، شخصیت‌بخشی، زبان قرآن.

## مقدمه

دیدگاه‌های کلی به انسان‌انگاری، شخصیت‌بخشی یا تشخیص (personification) که در این مقاله فقط از عبارت انسان‌انگاری برای نامیدن آن استفاده می‌شود، را می‌توان به دو گروه دیدگاه سنتی (classical view) و دیدگاه معنی‌شناسی شناختی (cognitive semantics) تقسیم کرد. این دو دیدگاه از نظر ماهیت تمایزی ندارند؛ اما از نظر نوع نگاه و شیوه پرداختن به این فرایند با هم تفاوت دارند.

در دیدگاه سنتی، انسان‌انگاری در چارچوب ادبیات و زبان ادبیات همچون آرایه‌ای ادبی در نظر گرفته می‌شود که شاعر، نویسنده، ادیب برای جان‌دادن به اشیاء، امور، پدیده‌ها از آن سود می‌جوید. شخصیت‌بخشی در واژگان ادبیات اینگونه تعریف می‌شود: در انسان‌انگاری به اشیاء و اندیشه‌های مجرد، ویژگی‌ها و کردار انسانی بخشیده می‌شود. به عبارت دیگر انسان‌انگاری نسبت لن ح ۱۱۱۱ ت و رفتار آدمی به دیگر پدیده‌های خلقت است. استفاده از این آرایه ادبی در ادبیات جهان و فارسی پیشینه‌ای دیرینه دارد. مثلاً عباراتی نظیر «گریه ابر و خنده چمن» در ادبیات فارسی فراوان به کار می‌رود در تعریف ۱۱۱۱ بین انسان‌انگاری و استعاره، ارتباطی لحاظ نشده است. در نظریه استعاره مفهومی، تعریف انسان‌انگاری مانند نظریه سنتی است؛ اما تفاوت عمیقی که میان آنها فرض می‌شود این است که براساس دیدگاه شناختی، ۱۱۱۱ انسان‌انگاری ای را ه ی نی ن خ ت ش ی مفهومی است که در ذهن رخ می‌دهد و حد آن فراتر از زبان است و ثانیاً در زیر چتر استعاره مفهومی و همچون شاخه یا زیرمجموعه استعاره مفهومی هستی‌شناختی تلقی می‌شود.

هدف این مقاله عبارت است از بررسی آن دسته از عبارات قرآنی که در آنها مفاهیم غیرانسان به صورت انسان مفهوم‌سازی شده‌اند، تا بتوان به الگویی در شیوه مفهوم‌سازی آنها در زبان قرآن دست یافت. چارچوب نظری تحقیق، اصول استعاره شناختی/ مفهومی است. در واقع می‌خواهیم ببینیم در زبان قرآن کدام مفاهیم غیرانسانی با کمک مؤلفه‌های معنایی مربوط به انسان بیان شده است. همچنین چگونه می‌توان به الگویی واحد در ترسیم رابطه‌های مفهومی موجود میان انسان و غیرانسان در زبان قرآن پرداخت. از این‌رو، در بخش نخست، استعاره مفهومی، استعاره هستی‌شناختی و انسان‌انگاری مفهومی به اجمال معرفی می‌شود. در بخش اصلی مقاله عبارات استعاری بررسی می‌شود که در آنها مفاهیم مجرد به‌مثابه انسان و مؤلفه‌های معنایی مربوط به آن است.

## ۱. مروری بر ادبیات نظری و پیشینه تحقیق

استعاره در گذشته یکی از مهم‌ترین صورت‌های کاربرد زبان مجازی (figurative) محسوب می‌شد و در زبان ادبیات و شعر به کار می‌رفت. استعاره در واقع نوعی تشبیه (simile) بود (سعید، ۱۹۹۷، ص ۳۰۴). «استعاره مصدر باب استفعال و به معنی عاریه‌گرفتن و عاریه‌خواستن چیزی از کسی است و اصطلاحاً به معنی عاریه‌گرفتن لفظ از معنای حقیقی و کاربرد آن در معنای مجازی است، به شرطی که وابستگی میان معنی حقیقی و مجازی بر اساس مشابَهت باشد» (نصیریان، ۱۳۸۰، ص ۱۴۱). ارسطو استعاره را شگردی برای هنرآفرینی می‌داند و این همان دیدگاه کلاسیک به استعاره است (صفوی، ۱۳۸۳، ص ۳۶۹).

## ۱-۱. استعاره مفهومی و اصول آن

معنی‌شناسان شناختی در آثار خود تعدادی از ساخت‌ها و فرایندهای مفهومی را بررسی کرده‌اند که جالب‌ترین پژوهش آنان استعاره مفهومی است. استعاره از نگاه آنان عنصری بنیادین در مقوله‌بندی ما از جهان خارج و فرایندهای اندیشیدن ماست و به ساخت‌های بنیادین دیگری از قبیل طرح‌واره‌های تصویری (image schema) یا فضاهای ذهنی (mental spaces) و مانند آن مربوط می‌شود (صفوی، ۱۳۸۳، صص ۳۶۶-۳۶۷).

استعاره مفهومی، رویکردی جدید به زبان و معنا است که نخستین بار لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) آن را مطرح کردند. این دو معتقد بودند دانش زبانی از اندیشیدن و شناخت جدا نیست و استعاره‌های مفهومی ریشه در همبستگی‌ها و رابطه‌های تجربی دارند. این دیدگاه، دو نوع رابطه را میان مفاهیم، مفروض می‌داند که سبب شکل‌گیری رابطه استعاری میان آنها در ذهن می‌شود: یکی وقوع هم‌زمان دو تجربه و دیگری شباهت آنها. مثلاً استعاره بیشتر بلختر است، نمونه‌ای از وقوع هم‌زمان دو تجربه بیشتر شدن و بلخ آمدن است؛ زیرا هر دو تجربه با هم رخ می‌دهند؛ یعنی وقتی به ماده‌ای می‌افزاییم سطح آن ماده بلختر می‌رود. اینجا هیچ شباهت تجربی میان بیشتر بودن و بلخ آمدن در کار نیست؛ اما در جمله رستم شیر است، شباهت ادراک شده‌ای میان رستم و شیر وجود دارد و آن شباهت در داشتن شجاعت است. استعاره مفهومی دارای ویژگی‌هایی است که با نام اصول استعاره مفهومی در ادبیات تحقیق، همواره به کار می‌رود. انسان‌انگاری نیز همچون یک استعاره مفهومی از این اصول تبعیت می‌کند.

براساس اصل استعاره فراگیر (ubiquity) استعاره زبانی نمونه‌ای استثنائی از خلاقیت شعری نیست و در زبان کاملاً عادی (و نیز در گفتمان بسیار تخصصی)، استعاره‌های قراردادی یا عام فراوان یافت می‌شوند. براساس اصل حوزه (domain) استعاره‌های مفهومی، پیوند نظام‌مند دو حوزه و گستره تصویری متفاوت‌اند که یکی با نام حوزه مقصد و دیگری با نام حوزه مبدأ شناخته می‌شود و مقصد به صورت مبدأ در ذهن انگیزخته و درک می‌شود؛ یعنی حوزه مفهومی مقصد با توسل به حوزه مفهومی مبدأ درک می‌شود. این درک طبق اصل یک‌سویگی (unidirectionality) از مبدأ عینی به مقصد مجرد و انتزاعی صورت می‌گیرد؛ مثلاً در استعاره زندگی سفر است، زندگی همچون مفهومی مجرد به صورت سفر درک می‌شود و عکس آن در اکثر مواقع امکان‌پذیر نیست. انطباق (نگاشت) از مفهوم سفر به مفهوم زندگی، ساختار طرح‌واره‌ای حوزه مبدأ، مبنای الگوبرداری واقع شده است و درواقع طرح‌واره تصویری یک حوزه به حوزه دیگر منتقل می‌شود.

«در این میان اصل تغییرناپذیری (invariance) مانند نوعی صافی، فرایند الگوبرداری را که در اصل مبنای تصویری دارد کنترل می‌کند. طبق این اصل در الگوبرداری استعاری، طرح‌واره تصویری حوزه مبدأ به حوزه مقصد انتقال می‌یابد، به شرط آنکه از طرح‌واره تصویری حوزه مقصد فراتر نرود» (مشعشعی، ۱۳۸۰، ص ۲۰). البته ترنر (۱۹۹۰، ص ۲۵۲) به این نکته اشاره می‌کند که می‌توان از این اصل فراتر رفت و تخطی از آن، استعاره را دارای معنای خاص می‌کند که تنها در استعاره‌های بدیع و تازه یافت می‌شود (یو، ۱۹۹۸، ص ۲۸).

حوزه مبدأ، ساختار معرفتی نسبتاً پرمایه‌ای برای شناسایی حوزه مقصد است. به بیان دیگر این کارکرد شناختی استعاره است که گوینده را قادر می‌سازد، حوزه الف را با استفاده از ساختار مبدأ ب درک کند. در مقایسه با استعاره‌های ساختاری، استعاره‌های هستی‌شناختی ساختار شناختی به مراتب کمتری را برای مفاهیم مقصد فراهم می‌کنند (کوچش، ۱۳۹۳، صص ۶۳-۶۴).

انسان‌نگاری نیز نوعی استعاره هستی‌شناختی است. در انسان‌نگاری ویژگی‌های انسانی به پدیده‌های غیرانسانی داده می‌شود. گرچه انسان‌نگاری در ادبیات معمول است؛ اما در گفتمان روزمره نیز فراوان دیده می‌شود (کوچش، ۱۳۹۳، ص ۶۵). انسان‌نگاری یکی از انواع استعاره‌های وجودی یا هستی‌شناختی است. مثلاً استعاره «واقعیت‌ها شخص هستند» ((FACTS ARE REALITIES که در جمله‌ای نظیر: *This fact argues against standard theories* دیده می‌شود (هیسر، ۱۹۷۳، ص ۱۴۴). در واقع «در انسان‌نگاری، از یک مفهوم انتزاعی به گونه‌ای صحبت می‌شود که گویی موجود زنده است و دارای قدرت اثربخشی است. مثلاً در جمله «ترس داره منو از پا در می‌آره» مفهوم انتزاعی ترس به‌مثابه هویتی دارای قدرت و یا حتی یک حریف قلمداد می‌شود؛ حریفی که قدرتش از قدرت خود فرد نیز پیشی گرفته و در حال از پای درآوردن وی است» (یوسفی راد، ۱۳۸۲، ص ۵۰).

در بخش تحلیل این مقاله، از اصطلاح انسان‌نگاری برای توصیف این استعاره در زبان قرآن استفاده می‌شود، هرچند شخصیت‌بخشی و جاندارپنداری نیز به همین معنی کاربرد دارند.

اصل مهم دیگر مرتبط با این بحث، اصل ضرورت (necessity) است. به این معنی که استعاره ضروری است؛ چراکه کارکرد آن تبیین مفاهیم مجرد و انتزاعی است. مفاهیم خاصی وجود دارند که بدون مراجعه به استعاره تصویری، به‌ندرت درک یا متصور می‌شوند. حوزه‌های مفهومی انتزاعی، به‌ویژه ساخت‌های نظری، ایده‌های مجرد و مابعدالطبیعی تنها با استفاده از استعاره برای ما به دست می‌آید و درک می‌شود. استعاره‌های مفهومی با ارتباط دادن انتزاعی‌ترین تفکرات به ادراک حسی اساس بدنی، زیستی - جسمانی برای شناخت، فراهم و تجربه ما را یکدست و منسجم می‌کنند. همچنین هنگام انطباق استعاره از حوزه مبدأ بر حوزه مقصد، لزومی ندارد که همه مؤلفه‌های معنایی موجود در مبدأ بر مقصد منطبق شوند. براساس اصل تمرکز (focusing) استعاره‌ها تنها بخشی از توصیف یا توضیح حوزه مقصد مدنظر را فراهم می‌کنند و جنبه‌های خاصی را برجسته و روشن و جنبه‌های دیگر را پنهان می‌دارند. براساس اصل خلاقیت (creativity)، استعاره‌های مفهومی خلاق و هنرمندانه‌اند؛ بنابراین نمی‌توان آنها را با عباراتی مشابه ولی غیراستعاری جایگزین کرد (جاکل، ۲۰۰۲، ص ۲۱).

## ۲-۱. انسان‌نگاری

استعاره‌ها براساس معیارهای مختلفی مثل نقش شناختی، ماهیت، قراردادی بودن و سطح تعمیم تقسیم‌بندی می‌شوند (کوچش، ۱۳۹۳، ص ۵۶). از نظر نقش شناختی، استعاره‌های ساختاری (structural)، هستی‌شناختی (ontological) یا جهت‌ی (orientational) هستند. در استعاره ساختاری،

## ۲. انسان‌نگاری در زبان قرآن

تاکنون آرایه‌های مختلف ادبی چون استعاره، تشبیه، جاندارپنداری در زبان قرآن در همان چارچوب سنتی بررسی شده است؛ اما در اینجا انسان‌نگاری در چارچوب نظریه شناختی جرج لیکاف و مارک جانسون (۱۹۸۰) بررسی خواهد شد. در این نظریه انسان‌نگاری یکی از استعاره‌های هستی‌شناختی (وجودی) تلقی می‌شود که سازوکارهای آن مانند دیگر استعاره‌هاست؛ اما نقش آن دادن هویت انسانی به پدیده‌های غیرانسانی است، تا از این رهگذر بتوان درباره ابعاد مختلف آن پدیده‌ها صحبت کرد. در این بخش داده‌هایی از زبان قرآن که شامل کانون‌های استعاره‌ای هستند و از تمام قرآن استخراج شده‌اند، ارائه می‌شود. کانون‌های استعاره‌ای همان عبارات زبانی هستند که استعاره مفهومی در آنها نمایش داده می‌شود. با توجه به موضوع مقاله تنها استعاره‌های حاوی انسان‌نگاری در این مقاله بررسی می‌شود. ملاک انتخاب این عبارات این است که در آنها یک مفهوم غیرانسانی، همچون مؤلفه‌ای انسانی بیان شده است. در استعاره‌های انسان‌نگاری موجود در زبان قرآن، حوزه‌های انتزاعی و غیرمحسوس یا درونی و با درجهٔ ترفع  $\square\square$  که عبارتند از: مرگ، هوس، زمان، پندار، حق/باطل و طبیعت همچون مفاهیمی غیرانسانی که در اصل هیچ مؤلفه معنایی انسانی در آنها وجود ندارد، با حوزه مبدأ انسان مفهوم‌سازی می‌شوند و در جریان انطباق استعاره‌ای، ویژگی‌هایی چون جاندار، دارا بودن حواس پنجگانه (مثل: شنیدن، دیدن) و افعال و اموری مثل آمدن و امرکردن که ویژه انسان است بر این حوزه‌های مقصد، منطبق می‌شود.

تصور مفاهیم غیرشخصی مرگ، هوس، زمان، ظن و گمان، عناصر طبیعت و غیره به صورت شخص، با کانون‌های استعاره‌ای که ماهیتاً زبانی‌اند، مثل دستور دادن، آمدن، داشتن اندام، منعکس می‌شود و در زبان قرآن رایج است.

در این بخش، برای پرداختن به این نوع از استعاره‌های هستی‌شناختی، شواهد قرآنی که در آنها از واژه‌هایی شخصی برای توصیف تصورات و مفاهیم غیرشخصی استفاده شده است، کمک می‌گیریم. این کانون‌های استعاره‌ای در پایان بحث، در جدولی فهرست می‌شود (ترجمه آیات مبارکه قرآن کریم از کتاب ترجمه و تفسیر المیزان اقتباس شده است).

در دو شاهد ذیل، مشاهده می‌شود که مفهوم غیرانسانی مرگ شخصیت‌پذیر شده است. شخصیت‌پذیری این مفهوم در زبان عامیانه و نیز در زبان ادبیات بسیار رایج است؛ اما در زبان قرآن نیز این مفهوم‌سازی کم و بیش دیده می‌شود؛ یعنی این مفهوم در ذهن به گونه‌ای مفهوم‌سازی می‌شود که به صورت انسان مجسم می‌شود. در آیه زیر، «مرگ» با انسان «روبرو می‌شود» و یا انسان را «درک می‌کند و می‌گیرد»:

۱- وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (آل عمران: ۱۴۳) و شما تمنای مرگ (و شهادت در راه خدا) می‌کردید، پیش از آنکه با آن روبرو شوید، سپس آن را با چشم خود دیدید؛ درحالی‌که به آن نگاه می‌کردید.

در آیه ذیل نیز مرگ مانند انسانی به دنبال دیگران می‌دود و افراد از آن می‌گریزند:

۲- قُلْ إِنْ أَلْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ (جمعه: ۸) بگو آن مرگی که از آن می‌گریزید قطعاً به سر وقت شما می‌آید.

همچنین در تمام جملات ذیل، مرگ فاعلی است که کننده افعال آمدن، آوردن، حاضرکردن و گرفتن است؛ بنابراین مرگ به‌مثابه انسان انگاشته می‌شود:

۳- حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ (مؤمنون: ۹۹) آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد.

۴- وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ (ابراهیم: ۱۷) و مرگ از هر جانبی به سویش می‌آید.

۵- إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ (مائده: ۱۰۶) و مصیبت مرگ، شما را فرا رسد.

۶- ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ (نساء: ۱۰۰) سپس مرگش در رسد.

۷- أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ (نساء: ۷۸) هر کجا باشید مرگ شما را می‌گیرد؛ اگرچه در برج‌های محکم باشید.

برای مطالعه بیشتر در زمینه استعاره مرگ در متون مذهبی از رویکرد شناختی به آفاگلزاده و پورابراهیم (۲۰۱۳) مراجعه کنید. در آیه ذیل مفهوم «اجل» یا «زمان مرگ» شخصیت‌پذیر می‌شود. فعل «آمدن» به «اجل» نسبت داده می‌شود:

۸- كُلُّ أُمَّةٍ لَاجِلٍ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهَا لَمْ يَسْتَأْخِرُونَ لَهَا وَهُمْ لَا يُرْتَدُّونَ (اعراف: ۳۴) برای هر قوم و جمعیتی زمان و مدت (معینی) است و به هنگامی که مدت آنها فرا رسد نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنند و نه بر آن پیشی می‌گیرند.

۹- مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (حجر: ۵) هیچ گروهی از اجل خود پیشی نمی‌گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد.

شب یک مفهوم زمانی و در نتیجه انتزاعی است. در آیه ذیل، شاهد انسان‌انگاری مفهوم شب هستیم و شب به‌مثابه شخصی است که قدرت دارد چیزی یا کسی را بپوشاند یا بر آن پرده افکند:

۱۰- فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي لَمَّا أَتَىٰ قَلًا قَلًا لُجْبًا قَلِيلِينَ (انعام: ۷۶) (هنگامی که تاریکی) شب او را بپوشانید، ستاره‌ای مشاهده کرد، گفت: این خدای من است؛ اما هنگامی که غروب کرد گفت غروب‌کنندگان را دوست ندارم.

این بیان استعاری در تفسیر المیزان نیز تأیید می‌شود: «معنای جن علیه اللیل تنها فرارسیدن شب به غروب آفتاب نیست؛ بلکه معنایش این است که شب بر او پرده افکند» (طباطبایی، ج ۷، ص ۲۴۵).

مفهوم «خواها» و امیال انسانی نیز در قرآن، به صورت مفهوم انسان به کار رفته و در اغلب آیات، به‌طور ضمنی، فعل امرکردن برای آنها به کار رفته است؛ چراکه از انسان خواسته می‌شود که از هوای نفس خود پیروی نکند:

۱۱- وَتَتَّبِعْ لَهْوَ الْآلِهِنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (انعام: ۱۵۰) و از هوی و هوس کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان ندارند و برای خدا شریک قائلند، پیروی مکن.

در آیه ۱۸ سوره جاثیه، آیه ۱۵ سوره شوری و آیه ۲۶ سوره ص نیز همین عبارت استعاری به کار رفته است. ظن و پندار نیز که از باطن انسان است و فاقد ویژگی عینی و محسوس بودن است، به صورت شخصی امرکننده مفهوم‌سازی می‌شود:

۱۲- مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا لِي لَظَنُّوا أَنَّهُم يَبْعُدُونَ عَنِ الْحَقِّ شَيْئًا (يونس: ۳۶) و بیشتر آنها جز از گمان (و

۱۶- وَيَسْبِحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ (۱۳ رعد)، (و رعد تسبیح و حمد او می‌گوید).

۱۷- اَوَلَمْ يَسْجُدْ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالرُّضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظَلَمَلَهُمْ بِالْعُدْوِ وَالْآصَالِ (رعد: ۱۵) همه آنها که در آسمان‌ها و زمین هستند از روی اطاعت یا اکراه و همچنین سایه‌های آنها هر صبح و عصر برای خدا سجده می‌کنند.

۱۸- اَوَلَمْ يَسْجُدْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الرُّضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَمَنْ يَسْتَكْبِرُونَ (نحل: ۴۹) هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است از جنندگان و نیز فرشتگان همه بی‌هیچ تکبر به عبادت خدا مشغولند.

۱۹- لِلَّذِينَ قَالُوا اِنَّا اِلٰهٌ نُوْمِنُ لِرَسُوْلِ حَتٰى يٰۤاتَيْنَا بِقُرْبٰنٍ تٰكُلُهٗ النَّارُ (آل عمران: ۱۸۳)، (اینها) همان کسانی هستند که گفتند خداوند از ما پیمان گرفته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، تا این معجزه را انجام دهد قربانی بیاورد که آتش صاعقه آسمانی آن را بخورد.

۲۰- وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ (اعراف: ۵۷)، او کسی است که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش می‌فرستد.

در تحلیل این آیه در چارچوب استعاره سنتی، در تفسیر المیزان چنین آمده است: «و منظور از رحمت در اینجا باران است و بین یدی رحمت به معنای قبل از فرود آمدن باران است و در این تعبیر استعاره تخیلی به کار رفته؛ به این معنا که باران را به انسانی تشبیه کرده است که خانواده و دوستانش انتظار آمدنش را دارند و جلوتر از او کسی است که آمدن او را بشارت می‌دهد» (طباطبایی، ج ۸، ص ۱۹۹).

پندارهای بی‌اساس) پیروی نمی‌کنند؛ (درحالی‌که) گمان هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد.

در آیات ۲۳ و ۲۸ سوره نجم، ۶۶ سوره یونس، ۱۱۶ و ۱۴۸ سوره انعام و ۱۵۷ سوره نساء نیز از عبارت استعاری پیروی از ظن و گمان استفاده شده است. در آیه ذیل، مفاهیم حق و باطل به منزله انسان درک می‌شود. در شواهد زیر کاربرد افعال آمدن و رفتن در زمینه حق و باطل، بازتاب این انسان‌نگاری ذهنی است:

۱۳- فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اِنَّ هٰذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ (یونس: ۷۶) و هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آنها آمد، گفتند این سحر آشکاری است.

۱۴- وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (اسراء: ۸۱) و بگو حق فرا رسیده و باطل ضعیف و ناپوشدنی و باطل نابودشدنی است.

همین انسان‌نگاری برای مفهوم انتزاعی پیروزی نیز با عبارت «پیروزی آمد» اتفاق می‌افتد:

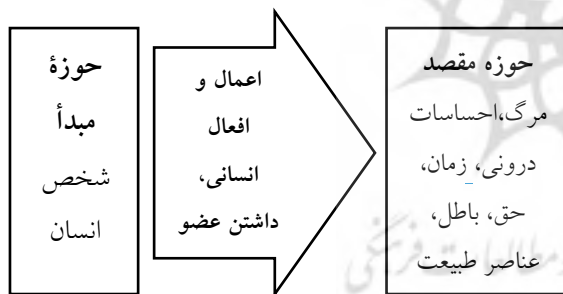
۱۵- اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ (نصر: ۱) چون یاری خدا و پیروزی فرارسد.

علاوه بر انسان‌نگاری مفاهیم انتزاعی فوق، برخی عناصر طبیعت نیز در زبان قرآن به گونه‌ای مفهوم‌سازی شده‌اند که گویی اعمال انسانی مثل تسبیح خداوند و عبادت وی، سجده کردن و خوردن را انجام می‌دهند، یا دارای ویژگی‌های جسمانی مثلاً دارابودن دست هستند. در آیه شماره ۱۶، رعد تسبیح می‌گوید، در شماره‌های ۱۷ و ۱۸، آنچه در آسمان و زمین است و نیز سایه‌های آنها خدا را سجده می‌کنند. در آیه شماره ۱۹، آتش قربانی را می‌خورد و در آیه شماره ۲۰، بادها دارای دستانی‌اند که باران در آن است و بشارت‌دهنده بارانند:



## نتیجه

در تحلیل شناختی استعاره‌های مفهومی فوق، باید بدانیم که آیا ویژگی‌ها یا اصولی که در وصف نظریه استعاره شناختی از آن سخن رفت در این استعاره‌ها نیز کاربرد دارند یا خیر. در پاسخ به این سؤال باید گفت که اصل استعاره فراگیر که بیان‌کننده فراوانی استعاره‌هاست، در این طبقه از استعاره‌ها نیز مشهود است؛ یعنی این نوع استعاره‌ها فراوان در زبان قرآن دیده می‌شود. در چارچوب اصل حوزه باید اقرار کرد که در استعاره‌های انسان‌انگاری، حوزه انسان، حوزه مقصد است و مفاهیم حوزه‌های «مرگ، احساسات درونی، زمان، حق و باطل و عناصر طبیعت» به مدد انطباق‌هایی از حوزه مقصد، شخصیت‌پذیر می‌شوند. این ارتباط بین حوزه‌ای را می‌توان در تصویر ذیل ملاحظه کرد:



تصویر ۱- اصل حوزه: انطباق بین حوزه‌ای در استعاره‌های انسان‌انگاری

در نظریه لیکاف و جانسون، ادعا بر این بود که آنچه تفاوت حوزه مبدأ و مقصد را می‌سازد، عینی بودن حوزه مبدأ و ذهنی و انتزاعی بودن حوزه مقصد است. به این معنی که حوزه‌های مقصد انتزاعی‌تر از حوزه‌های مبدأ هستند و مبدأ برای مقصد، ساختاری را فراهم می‌کند که بتوان به تصورات انتزاعی اندیشید و بدان‌ها فکر کرد. در اینجا مشاهده می‌شود که

با نگاهی به کانون‌های استعاری در ستون دوم جدول ذیل، به سهولت می‌توان دریافت که این واژه‌ها در زبان غیراستعاری و در کاربرد اولیه خود با مفاهیم انتزاعی غیرانسانی به کار نمی‌روند. برای مثال، سجده‌کردن فعلی است که از یک انسان بر می‌آید نه از رعد یا درخت یا هر چیز دیگری در طبیعت. این همنشینی غیرمتعارف زبانی را می‌توان به توسیع‌های معنایی نسبت داد. توسیعی که در آن، ذهن قادر است بر پایه یک‌سری انطباق‌های شناختی، برخی ویژگی‌های شخص انسانی را به حوزه‌ای ببرد که فاقد این ویژگی‌ها است. این نوع استعاره‌ها را در گذشته با توسل به «شبهات‌های عینی» میان مثلاً انسان و درخت یا انسان و رعد توجیه می‌کردند؛ اما نظریه استعاره شناختی، درباره ارتباط حوزه‌های مبدأ و مقصد، در اینجا حوزه انسان و غیرانسان، به دو بنیان معتقد است: الف- رخداد‌های تجربی همزمان (experiential co-occurrence) و ب- شبهات‌های تجربی (experiential similarity). وقتی مرگ با فعل دیدارکردن به کار می‌رود (برخلاف آنچه در تعاریف موجود از استعاره در دسترس است و با نام نظریه استعاره تشبیهی معرفی می‌شود)، شبهات عینی میان دو مفهوم مرگ و انسان وجود ندارد. آنچه در این شخصیت‌بخشی رخ می‌دهد شبهاتی است که در دو تجربه رخ می‌دهد: ۱- تجربه ملاقات کردن «انسان با انسان» که در حوزه مبدأ قرار می‌گیرد؛ ۲- تجربه ملاقات «انسان با مرگ» که در حوزه مقصد و با کمک تجربه نخست رخ می‌دهد؛ یعنی رابطه ملاقات انسان و انسان به رابطه ملاقات انسان و مرگ تعمیم می‌یابد.

انتزاع بیشتری نسبت به انجام همان عمل به دست انسان دارد. این درجه انتزاع و مجرد میان دو حوزه مبدأ و مقصد «انسان و مرگ» باز هم بیشتر است.

همان‌طور که اصل یکسوگی انطباق‌های استعاری بیان می‌کند، استعاره‌های انسان‌انگاری فوق، یک حوزه مقصد مثلاً مرگ را با استفاده از حوزه عینی‌تر انسان توضیح می‌دهند. در این اتصال، رابطه میان مرگ و انسان برگشت‌ناپذیر و انتقال استعاری یکسویه است؛ یعنی حوزه انسان به صورت حوزه مرگ تجسم و مفهوم‌سازی نمی‌شود.

شواهد استعاری فوق اصل ضرورت را نیز تأیید می‌کنند؛ یعنی استعاره‌های فوق دارای نقش تبیینی‌اند. تصورات خاصی وجود دارد که بدون مراجعه به استعاره تصویری، به‌ندرت درک یا متصور می‌شوند. همچنین براساس اصل خلاقیت، نمی‌توان استعاره‌های موجود را با یک گزاره غیراستعاری جایگزین کرد؛ چراکه در جریان این جایگزینی، قسمتی از معنا نابود می‌شود. همچنین، همان‌طور که اصل تمرکز پیش‌بینی میکند، استعاره‌ها تنها بر بخشی از توصیف یا توضیح حوزه مقصد در نظر گرفته تمرکز می‌کنند و جنبه‌های خاصی را برجسته و روشن می‌کنند و به جنبه‌های دیگر کاری ندارند. مثلاً مفاهیم حق و باطل در این بخش، چون کنشگرهایی که فعل «آمدن و رفتن» را انجام می‌دهند با استعاره جاندارپندار تأیید می‌شوند.

درباره بنیان انسان‌انگاری‌های فوق، باید ادعا کرد که یکی از بهترین راه‌های بیان مفاهیم با درجه عینیت پایین، توسل به افعالی است که بشر خود در تجربه روزانه به کار می‌برد. در اینجا می‌توان ادعا کرد که بخش عمده بنیان‌های تجربی به شباهت‌های تجربی میان حوزه‌های مبدأ و مقصد مربوط است. می‌توان

درباره حوزه مقصد «عناصر طبیعت» نمی‌توان آنها را همچون حوزه‌ای مجرد و انتزاعی قلمداد کرد؛ چراکه عنصری مثل «رعد» در طبیعت، محسوس و شنیدنی است. در اینجا باید گفت که استعاره‌ها دو گونه‌اند: استعاره‌های نخستین (primary) و استعاره‌های پیچیده (complex). استعاره نخستین از پدیده‌ها و حوادث طبیعی مهم جهان بشری مثل ساختمان، آتش، جنگ، سفر، ورزش و غیره ساخته می‌شود. تمام این پدیده‌ها و حوادث برای ما در یک فرهنگ، کانون‌های معنایی اصلی دارند. استعاره‌های موجود در این آیات از این دسته استعاره‌ها هستند که ترکیب آنها می‌تواند استعاره‌های پیچیده را ایجاد کند.

در استعاره‌های نخستین، انطباق از مبدأ به مقصد به این صورت توجیه می‌شود: چون تصورات مقصد به پاسخ‌های ذهنی ارتباط دارد، این تصورات در آن سطح پردازش شناختی عمل می‌کنند که ما بدان‌ها دسترسی آگاهانه اندکی داریم. تصورات مقصد، پاسخ و ارزیابی‌هایی هستند که از عملکردهای پس‌زمینه‌ای گرفته شده‌اند. براساس این دیدگاه، نقش استعاره، ساختاربندی تصورات مقصد به صورت تصویرهای حسی است تا عملکردهای شناختی پس‌زمینه‌ای را به پیش‌زمینه آورد. این کار با به‌کارگیری تصورات مبدأ که سهل‌الوصول‌تر هستند، انجام می‌شود؛ چراکه به تجربه حسی و نه ذهنی مربوطند. اگر بخواهیم به زبان ساده‌تر، این رویکرد را که از نظریه‌های استعاره معاصر است بیان کنیم، باید بگوییم که تصوراتی مثل تسبیح‌گفتن عنصر طبیعی رعد، در پس‌زمینه ناخودآگاه بشر قرار دارد و این استعاره قادر است این تصور را به سطح خودآگاه‌تری که حسی‌تر است منتقل کند. در واقع انجام عمل انسانی رعد، درجه

رابطه انسان و کنش‌های وی با انسان‌های دیگر را که در بافت جامعه بشری رخ می‌دهد به رابطه وی با «مفاهیمی» که فاقد این توانایی ارتباط هستند، تسری داد و از این گسترش مفهوم ارتباطی، به استعاره تصویری و مفهومی رسید. گسترشی که در ارتباط «انسان با انسان» به ارتباط «انسان با مرگ» رخ داده است و با کانون استعاری «دیدارکردن» بیان شده است، یا رابطه «انسان با انسان» که بر رابطه انتزاعی «احساسات درونی با انسان» منطبق شده است. این ارتباطات معنایی، در تفکر بشر ریشه دارد و انسان به‌سهولت از آنها در جهت معنامندکردن حوزه‌های کمتر تجربه‌شده سود می‌جوید.

جدول ذیل به ارائه نمونه‌ای از مفاهیم انتزاعی تشکیل‌دهنده حوزه مقصد در استعاره‌های انسان‌نگاری قرآن به همراه کانون‌های استعاری آنها که به شناسایی این استعاره‌های مفهومی کمک کرده‌اند، می‌پردازد.

جدول ۱- استعاره هستی‌شناختی انسان‌نگاری

نمونه‌ای از مفاهیم انتزاعی تشکیل‌دهنده حوزه‌های مقصد	کانون استعاری
۱- «مرگ»	دیدارکردن- گرفتن
۲- «احساسات درونی»	امر کردن
۳- «زمان»	آمدن- تأخیرکردن- پیشی‌گرفتن
۴- «حق/ باطل»	آمدن- رفتن
۵- «عنصر طبیعت»	تسبیح‌کردن- سجده‌کردن- خوردن- داشتن دست

مشاهده می‌شود که انسان‌نگاری تنها یک صنعت ادبی نیست؛ بلکه یک نوع استعاره فراگیر است که در

زبان‌های مختلف از جمله زبان قرآن جهت سهولت انتقال مفاهیم به مخاطب انسانی استفاده می‌شود. هر چند این استعاره می‌تواند کاربردهای خلاقانه داشته باشد و در زبان ادبیات و شعر تجلی تخیلی یابد؛ اما نظر نگارنده این است که چون قرآن ذکر است که برای همه انسان‌ها نازل شده و بدین منظور آسان شده، بهتر است به جای توسل به شیوه‌های ادبی سنتی از اصول استعاره‌شناختی استفاده شود، تا تبیین زبانی‌تر و علمی‌تری از معانی استعاری حاصل شود. نکته دیگر اینکه، در این نوع تحلیل‌های شناختی، داده‌های زبانی (کانون‌های استعاری) استعاری نیستند؛ بلکه مفاهیم استعاری‌اند که در قالب زبان منعکس می‌شوند و مفهوم و معنی اصل است. برای رسیدن به معنا راهی نیست جز اینکه به تظاهرات و نمودهای زبانی توسل جست. از این رو می‌توان گفت که چون انسان و فعالیت‌های حسی وی از در دسترس‌ترین تجارب وی هستند، واسطه‌ای برای فهم تجارب غیر ملموس وی واقع می‌شوند. زبان قرآن نیز هر چند از نظر تولید به دلیل آنکه به منبع وحی متصل است، از این قاعده مستثنا است؛ اما چون مخاطب آن بشری است با محدودیت‌های ذهنی و تجربی، از این ویژگی جهت انتقال مفاهیم مجرد، در آن سود جسته می‌شود. در پایان باید گفت که در زبان قرآن و سایر متون دینی، استعاره‌های شناختی دیگری نیز دیده شده است که پرداختن به همه آنها در این مقال مختصر نمی‌گنجد.

## منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.

- Religious Texts: A Cognitive Semantics Approach". *International Journal of Humanities*, 20 (4): 61-78.
9. Haser, Verena (1973), *Metaphor, Metonymy, and Experientialist Philosophy: Challenging Cognitive Semantics*, Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
  10. Jäkel, Olaf (2002), "Hypothesis revisited: the cognitive theory of metaphor applied to religious texts". *metaphorik.de*: 20-42. Retrieved November 17, 2012 from <http://www.metaphorik.de/02/jaekel.htm>
  11. Lakoff, George & Mark Johnson (1980), *Metaphors We Live By*, Chicago: Chicago University Press .
  12. Saeed, John (1997), *Semantics*, Oxford: Blackwell .
  13. Turner, Mark (1990), "Aspects of the Invariance Hypothesis". *Cognitive Linguistics* 1: 247-255.
  14. Yu, Ning (1998), *The Contemporary Theory of Metaphor: A perspective from Chinese*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
۲. صفوی، کورش (۱۳۸۳)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران: *سوره مهر*.
  ۳. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۹۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران: *دل‌لکبت اسلامیه*، چاپ سوم.
  ۴. کوچش، زلتن (زیرچاپ)، *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*، ترجمه شیرین پورابراهیم، تهران: انتشارات سمت.
  ۵. مشعشی، پانته‌آ (۱۳۸۰)، *استعاره در زبان فارسی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.
  ۶. ضدیرین، ی. (۱۳۸۰)، *علوم بلاغت و اعجاز در قرآن*، تهران: انتشارات سمت.
  ۷. یوسفی‌راد، فاطمه (۱۳۸۲)، *بررسی استعاره زمان در زبان فارسی: رویکرد معناشناسی شناختی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
  8. Agha Golzadeh, Ferdows & Shirin Pourebrahim (2013), "Death Metaphor in